

Submit Date: 30 July 2025
Revise Date: 24 December 2025
Accept Date: 01 January 2026
Initial Publish: 04 January 2026
Final Publish: 01 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Examination of the Legal and Jurisprudential Foundations of the Purchase, Sale, and Donation of Human Organs

Abbas Dehghani¹, Alireza Asgari^{*2}, Mohammad Mehdi Ahmadi²

1. PhD Candidate, Department of Jurisprudence and Islamic Law Principles, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran
2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law Principles, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran

* Corresponding Author's Email: alireza.asgari88@gmail.com

ABSTRACT

The theory of brain death and the issue of organ transplantation, in addition to being among the topics subject to examination and analysis in medical science, constitute highly significant and noteworthy issues in jurisprudence and law as well. This matter has been raised with particular sensitivity in Islamic jurisprudence, as the subject is directly connected to the bodily integrity of individuals, and from the perspective of Islamic law, special importance is attributed to the human being and his bodily integrity as the vicegerent of God (Khalīfat Allāh). The present study was conducted with the objective of examining the legal and jurisprudential foundations of the purchase, sale, and donation of human organs, employing a descriptive–analytical method and utilizing library-based and documentary sources. Based on the research findings and through reference to jurisprudential and legal sources, while critically analyzing the arguments advanced by proponents of the prohibition and invalidity of the sale and purchase of human organs, and considering the existence of legitimate and rational benefits arising from organ transplantation—such as saving human life or relieving a person from pain and suffering, which itself constitutes a rational and legitimate purpose—and in light of the applicability of the general principles of sale (‘umūm adillat al-bay’) to the permissibility and validity of transactions involving objects that entail rational and legitimate benefits, the study emphasizes the theory of permissibility and validity.

Keywords: *Organ Transplantation; Organ Donation; Sale and Purchase of Human Organs; Gift (Hibah); Brain Death*

How to cite: Dehghani, A., Asgari, A., & Ahmadi, M. M. (2026). Examination of the Legal and Jurisprudential Foundations of the Purchase, Sale, and Donation of Human Organs. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-14.



تاریخ ارسال: ۸ مرداد ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۳ دی ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۱۱ دی ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۴ دی ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ نهایی: ۹ مهر ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی مبانی خرید، فروش و هبه اعضای انسان

عباس دهقانی^۱، علیرضا عسگری^{۲*}، محمد مهدی احمدی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

۲. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: alireza.asgari88@gmail.com

چکیده

نظریه مرگ مغزی و مسئله پیوند عضو علاوه بر این که یکی از مسائل قابل بررسی و تحلیل در علم پزشکی است در فقه و حقوق هم مسئله‌ای بسیار مهم و درخور توجه است. این مساله خصوصاً در فقه با حساسیت زیادی مطرح گردیده است و موضوع یاد شده، به تمامیت جسمانی افراد مرتبط است و از منظر شرعی به انسان و تمامیت جسمانی او به عنوان خلیفه‌الله اهمیت ویژه‌ای داده شده است. این مقاله با هدف بررسی مبانی خرید، فروش و هبه اعضای انسان به روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است بر اساس یافته‌های تحقیق و با رجوع به منابع فقهی و حقوقی، ضمن نقد و بررسی ادله قائلین به حرمت و بطلان خرید و فروش اعضای بدن و با توجه به ترتب منفعت محلله عقلانی بر پیوند اعضاء از جمله نجات جان انسان یا رهایی انسانی از درد و رنج که خود یک غرض عقلانی است، و با توجه به شمول عمومات ادله بیع بر جواز و صحت خرید و فروش اشیائی که دارای منافع و اغراض عقلانی هستند، بر نظریه جواز و صحت تأکید شده است.

کلیدواژگان: پیوند اعضا، اهدا، عضو، خرید و فروش اعضای بدن، هبه، مرگ مغزی

پزشکی است در عالم فقه و حقوق هم مسئله‌ای بسیار مهم و درخور توجه است. این مساله خصوصاً در فقه مسئله با حساسیت زیادی مطرح گردیده است و از آنجا که این عمل به تمامیت جسمانی افراد مرتبط است و در احکام وظیفه شرع مقدس به انسان و تمامیت جسمانی او به عنوان خلیفه‌الله اهمیت ویژه داده می‌شود. که در این مقاله تلاش در تبیین آثار و احکام فقهی و حقوقی اهدای عضو و خرید و فروش آن می‌شود.

روش شناسی پژوهش

در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است و برای گردآوری داده‌ها از منابع اسنادی و کتب فقهی - حقوقی استفاده شده و همچنین جهت تجزیه و تحلیلی داده از روش توصیفی تحلیلی استفاده گردیده است.

ضابطه فقهی قطع عضو از بدن مرده مغزی

شخصی که دچار مرگ مغزی شده و از حیات نباتی برخوردار است آیا احکام زنده بر او بار است یا احکام مرده؟ این بحث دارای نتیجه فقهی زیادی است. با توجه به ادله و قواعد می‌توان گفت: مرگ مغزی به سه صورت ممکن است اتفاق بیفتد و حکم هر یک جداگانه باید بررسی شود:

الف) مغز از کار افتاده ولی قلب به طور طبیعی کار می‌کند و حیات نباتی برقرار است. در این صورت هر چند از نظر دانش پزشکی این شخص مرده است ولی از نظر شرعی زنده است و احکام آن همانند مالکیت، زوجیت، طهارت بر آن بار است، از جمله جدا کردن قلب به همان ادله‌ای که در فرد زنده گفتیم، حرام است.

ب) مغز از کار افتاده ولی قلب به کمک دستگاه تنفسی به کار خود ادامه می‌دهد و امیدی به برگشت حیات مغزی نیست. حکم این صورت همانند صورت اول است و قطع عضوی که موجب فوت یا سرعت در آن گردد، حرام است، مگر نجات جان محترمی متوقف بر آن باشد.

سال‌های اخیر با توجه به پیشرفت‌های پزشکی پیوند اعضای بدن انسان در صور مختلف آن (اعم زنده و یا مرگ مغزی) امری رایج و عادی به شمار می‌رود. اما از منظر قانونی و فقهی و حقوقی آثار و احکام مختلفی بر آن مترتب می‌باشد. از همین روی مسئله خرید و فروش اعضای بدن از جمله مسائل مستحدثه فقهی است که فقیهان امامیه در پاسخ به این مسئله دو نظریه را اختیار نموده‌اند. عده‌ای از آنان به استناد روایات متضمن مفاد بطلان بیع میت و اجماع بر آن، حکم وضعی خرید و فروش اعضای بدن را بطلان و حکم تکلیفی آن را حرمت دانسته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر به استناد عمومات و اطلاقات آیات و روایات، این خرید و فروش را حلال و صحیح تلقی نموده‌اند. در عین حال اهدای عضو براساس قانون «پیوند اعضای بیماران فوت شده و یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است»، مصوب ۱۷ فروردین سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، امری قانونی است. آیین‌نامه هیئت وزیران نیز نحوه اجرای آن را تبیین کرده است. اما از آنجایی که خرید و فروش عضو بدن امری غیراخلاقی و مذموم است؛ قانونگذار با استفاده از مفهوم حقوقی هبه تلاش کرده که هم به نوعی این کار را قانونی کند و هم از وجهه غیراخلاقی کار بکاهد و به نوعی در افکار عمومی به آن مشروعیت ببخشد. پیوند اعضا تقریباً در همه کشورهای اسلامی انجام می‌شود. این پیوندها عموماً شامل اهدای کلیه از سوی نزدیکان زنده بیمار است، اما اهدای اعضا از جسد هم رو به افزایش است. لذا یکی از مسایل رایج در دنیای متمدن و پیشرفته امروزی، مسئله پیوند عضو از یک انسان به انسان دیگر است. در گذشته به خاطر پیشرفت نکردن علم پزشکی این مسئله مطرح نبوده است اما امروزه پیوند قلب از یک جسد یا یک انسان مرده به انسان دیگر امری عادی است. پیوند کلیه، قرنیه، ریه، پوست و... از پیوندهای رایج است؛ از همین روی مسئله پیوند عضو علاوه بر این که یکی از مسائل قابل بررسی و تحلیل در عالم

ادله حرمت قطع عضو از زنده است و آن‌ها به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفت و گفته شد که دلالت هیچیک در مورد زنده ثابت نیست و به طریق اولی در مورد انسان مرده تمام نخواهد بود (ب) **قطع اعضای میت با اذن چه کسی جایز است؟** پس از اثبات جواز، این پرسش مطرح می‌شود که پس از مرگ چه کسی حق اذن قطع عضو از بدن میت را دارد؟ چه این که بی تردید تصرف در بدن مرده بدون رضایت و مجوز شرعی همانند تصرف در بدن زنده حرام است.

وصیت به قطع عضو

بی گمان انسان از حق وصیت برای پس از مرگ خود، برخوردار است و در آیات و روایات بر آن تاکید شده است. اما آیا انسان می‌تواند وصیت کند که پس از فوت، عضوی از بدنش جدا شود و در راه نجات هم نوعان و اغراض عقلایی دیگر استفاده شود؟ به نظر می‌رسد پس از این که ثابت شد انسان زنده حق دارد عضوی از اعضای بدنش را به غرض عقلایی قطع کند، حق وصیت چنین کاری را پس از مرگ نیز خواهد داشت، زیرا انسان در حال حیات در مورد هر چیزی که حق دارد و تصرف در آن جایز است، می‌تواند وصیت کند، مگر بعضی از موارد که دلیل خاصی دارد، مانند نافذ نبودن وصیت تملیکی در اضافه بر ثلث. بنابراین اطلاق ادله وصیت، هر کاری را که انسان زنده می‌تواند انجام دهد شامل می‌شود، از جمله وصیت برای استفاده از بدن پس از مرگ برای نجات هم نوعان.

اجازه ولی شرعی

ممکن است گفته شود مجوز قطع اعضای مرده اجازه ولی شرعی اوست، زیرا تمام امور شخصی پس از مردن، به ولی امر او مربوط می‌شود، جز مواردی که وصیت کرده باشد و از جمله آن امور قطع اعضای بدن اوست و از آن رو که چنین کاری به نفع و صلاح میت است ولی حق دارد اجازه آن را بدهد.

ج) مغز از کار افتاده و قلب نیز هیچگونه فعالیتی ندارد ولی دستگاه کار قلب را انجام می‌دهد و حیات نباتی ادامه دارد به گونه‌ای که حیات نباتی صددرصد به دستگاه منتسب است نه به قلب، هر چند تحقق این صورت بعید است. در این صورت ممکن است گفته شود: در صدق مفهوم حیات در مورد این شخص، تردید وجود دارد و با شک، احکام شخص زنده جریان ندارد (Zarvandi, Rahmani).

از جمله دلایل دیگری که برای حرمت جداسازی اعضای مرده طرح شده است، وجوب دفن مردگان (Tusi, 1967) و تعجیل (Tusi, 1967) در آن است؛ زیرا برداشتن اعضای بدن مردگان به منظور پیوند در زمان مناسب، مستلزم تأخیر دفن است، و حال آنکه یکی از واجبات دینی، دفن مردگان و اعضای بدنشان است و تأخیر در این امر نیز جایز نیست. بنابراین، از آن جا که عمل جداسازی و برداشت اعضای پیوندی، باعث تأخیر در دفن یا اساساً عدم دفن جزئی از بدن مرده می‌شود، حرام خواهد بود. (Habibi, 2001)

به عبارتی دگر، قبل از آنکه عضو پیوندی از بدن میت جدا گردد، محکوم به وجوب دفن و تسریع در آن بود، اکنون نیز، پس از جداسازی این عضو و به کارگیری آن برای پیوند، با فرض وجود شک در آن حکم، به مقتضای استصحاب، محکوم به دفن می‌گردد. نقد و بررسی: چنین می‌نماید که ادله وجوب دفن، از فرض این بحث، منصرف است و منحصر به اکثر افراد و حالات طبیعی در زمان ائمه معصومین سلام‌الله‌علیهم باشد؛ یعنی مواردی که هیچ‌گونه استفاده‌ای نداشته است (Nazari Tavakkoli, 2002)

ضابطه فقهی قطع عضو از بدن غیر مرده مغزی

مباحث مرتبط با این مقام در چهار بخش ذکر می‌شود:

الف) ادله حرمت قطع اعضای مرده: ادله‌ای که برای حرمت قطع اعضای بدن مرده می‌توان ارائه کرد، دلیل دوم، سوم و چهارم از

امام(ره) در ولایت فقیه، این حق برای او هست و بر اساس برخی از مبانی دیگر مانند کسانی که حدود اختیارات فقیه را در قلمرو امور حسبی می‌دانند، جایز نیست.

دیه قطع اعضای بدن مرده و مصرف آن: بر اساس تبصره ۳ از قانون «پیوند اعضا و مرگ مغزی» پزشکیانی که عضو تیم جراحی هستند، مشمول دیه از جراحات وارده بر میت، نخواهند گردید. بررسی این دیدگاه مستلزم پاسخ به این پرسش است که آیا برداشت عضو پیوندی از بدن مرده مسلمان، مستلزم ثبوت دیه است یا خیر؟

اگر وصیت به برداشت اعضا، جایز دانسته شود، طبعاً اقدام به برداشت عضو پیوندی، در راستای عمل به وصیت بوده و به مثابه آن است که خود وصیت کننده اقدام به قطع عضو کرده است. از این رو، منافاتی با حرمت میت نداشته، برداشت آن مستلزم دیه نخواهد بود. همچنین است، اگر اذن اولیاء در جواز برداشت عضو، مؤثر و نافذ قلمداد گردد. در غیر این صورت (نبود وصیت و اذن یا عدم نفوذ آنها)، مستفاد از علت منصوصی (طوسی، ۱۴۰۷ ق) که در برخی از روایات آمده و با توجه به اینکه دیه، غرامتی است که در اثر خسارت به دیگران داده می‌شود، دیه در این گونه موارد ثابت است و توجیهات عقلایی، بسان انتفاء از این عضو در درمان نیازمندان نیز کارساز نخواهد بود.

محل مصرف دیه: پس از روشن شدن حکم قطع اعضای بدن مرده و این که در چهار صورت از پنج صورت، دیه ثابت است، این پرسش مطرح است که آیا دیه به ورثه می‌رسد؟ متعلق ارث، مالی است که به هنگام مردن برای مورث ثابت باشد. به عبارت دیگر، ماترک میت باشد، اما دیه مورد بحث پس از مردن پیدا می‌شود و مرده مالک نمی‌شود. از این رو مال را امام یا حاکم شرع می‌گیرد و در امور خیر صرف می‌کند.

ضابطه و حکم گرفتن عوض از شخص زنده

نقد و بررسی: اصل این مطلب که پس از مرگ، ولی شرعی پاره‌ای از امور مربوط به میت را بر عهده دارد جای تردید نیست؛ مانند زمان و مکان مراسم کفن و دفن و تعیین امام جماعت و اگر کشته شود حق عفو یا قصاص یا گرفتن دیه و همانند این‌ها که در روایات منصوص است و اما در غیر این مواردی که دلیل دارد مانند مورد بحث، اگر دلیلی خاص یا اطلاق و عمومی بر حق داشتن این دلالت کند به آن عمل می‌شود و اگر دلیلی پیدا نشود مقتضای اصل عملی ثابت نبودن چنین حقی است، چون در حال حیات، کسی بدون اذن او حق جدا کردن اعضای بدن او را نداشت و همان حکم پس از مرگ استصحاب می‌شود. مگر مصلحت اهمی در میان باشد که در این صورت از باب تزاحم و رعایت جانب واجب اهم قطع اعضای مرده با اجازه ولی او هر چند وصیت نکرده باشد جایز خواهد بود. شاهد این مطلب روایاتی است که در مورد شکافتن شکم زن مرده که حامل فرزند زنده است یا به عکس وارد شده است.

اجازه ولی فقیه

مجوز دیگر برای قطع اعضای بدن مرده، اجازه ولی فقیه است، چه این که ولی فقیه از جانب شارع اختیارات مهم تر از مورد یاد شده را نسبت به جان و مال انسان‌ها دارد و به طریق اولی، اختیار اجازه قطع عضوی از اعضای مرده را در صورتی که مصلحت ملزمه داشته باشد، خواهد داشت.

نقد و بررسی: در موردی که مرده، ولی ندارد و مصلحت اهمی مانند نجات جان یک انسان اقتضای قطع عضوی از اعضای او را می‌کند، بی شک چنین حقی برای ولی فقیه هست. و نیز اگر مرده، ولی دارد اما ضرورت و اهمیت پیوند اعضا را درک نکند دور نیست که گفته شود: از باب تزاحم، رعایت مصلحت اهم لازم است و قطع عضو با اجازه ولی فقیه جایز است. اما در غیر این دو صورت، باید مبانی ولایت فقیه و حدود اختیارات مورد توجه قرار گیرد. بی گمان بر اساس برخی از مبانی، از جمله مبنای حضرت

در این باره چند مطلب باید روشن گردد. گفتنی است این بحث در صورتی مطرح می‌شود که انتفاع از میته جایز باشد:

(الف) آیا در تحقق عنوان بیع، مال، لازم است یا وجود مالیت کافی است؟

(ب) اگر در تحقق عنوان بیع، مال لازم است عضو قطع شده از نظر عرف مال است یا نه؟

(ج) بر فرض صادق نبودن بیع آیا عنوان تجارت صادق است یا نه؟

(د) ادله حرمت فروش میته، این مورد را فراگیر است یا نه؟
برخی از فقیهان با این توجیه که دلیلی از کتاب و سنت درباره قوام بیع به ملکیت وجود ندارد و لذا قوام آن، به مال بودن مورد معامله خواهد بود، خرید و فروش اعضای بدن را جایز دانسته‌اند؛ چه اینکه اعضای بدن در نظر آنان دارای مالیت، و بهره‌مند از منفعت عقلایی قابل اعتنا خواهد بود (Hashemi, 2002).

ولایت بر تمامیت جسمانی

ادعای حرمت ذاتی قطع عضو از بدن به جهت صدق اضرار به تمامیت جسمانی مردود است. بدون شک شرع مقدس تصمیم‌گیری در مورد اعضای انسان را به دست او سپرده، لذا در این زمینه حقی دارد که رعایت آن بر دیگران لازم است و تصرف در اعضا بدون اجازه و رضایت وی صحیح نیست که می‌تواند به وسیله وصیت ثبوت یابد. بر ثبوت این حق ادله‌ای دلالت می‌کند، از جمله (Hashemi Shahrudi, 1998).

(الف) ولایت انسان بر خود و اختیار دار بودن کارهای خود، امری عقلایی است، زیرا قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم» مانند تسلط بر اموال، خود یک قاعده عقلایی است که شارع از آن نهی نکرده، بلکه به زبان‌های گوناگون در آیات و روایات آن را امضا کرده است. ادله‌ای که این امضا از آن استفاده می‌شود آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم، پیامبر از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است» می‌باشد. این آیه هر چند در مقام اثبات مقدم بودن پیامبر (ص) در ولایت بر مؤمنان است، ولی بدون شک بر ولایت مؤمنان بر خودشان دلالت

پرداخت پول برای اعضا، موضوعی بسیار بحث‌انگیز است. بیشتر نخبگان و مطلعین در زمینه پیوند اعضا، شامل جراحان و مراجع دینی، مخالف پرداخت وجه برای اعضا هستند. در آمریکا، قانون فدرال، فروش و تجارت اعضا را قدغن کرده است. انگیزه قدغن و تحریم اعضا، نگرانی از بهره‌برداری و سوء استفاده کسانی است که اعضا را مگر بخاطر پاداش مالی اهدا نمی‌کند؛ همان طور که امروزه در هندوستان مشاهده می‌شود.

آن چه در فقه نیز راجع به آن کمتر بحث شده است در مورد خرید و فروش اعضای بدن انسان است. سوال اساسی در خصوص بحث ما این است که آیا شخص می‌تواند در جهت اهدای عضو خود به شکل معوض اقدام کند؟ و یا به عبارتی اهدای اعضا را در قبال اخذ وجه قرار دهد؟ و اینکه اگر عضوی قطع شد آیا قابل خرید و فروش است؟ آیا گرفتن پول در برابر آن رواست؟ برای پاسخ، بحث را در دو بند ادامه می‌دهیم:

گرفتن عوض بدون بیع

گرفتن عوض با صرف نظر از عنوان خرید و فروش، بی‌گمان جایز است، زیرا گرفتن عوض به راه‌های گوناگون ممکن است، از جمله: (الف) به عنوان رفع ید از حق، چه این که بی‌تردید صاحب عضو نسبت به دیگران اولی و احق است، هر چند عضو مال نباشد. بنابراین برای رفع ید از حق، می‌تواند عوض دریافت کند.

(ب) پیش از قطع عضو می‌تواند در برابر عمل قطع کردن عضو، عوض دریافت کند، هر چند مالک عضو نباشد.

(ج) پیش از قطع کردن می‌تواند برای مقدمات قطع عضو، پول دریافت کند.

(د) ممکن است گفته شود: صاحب عضو می‌تواند میان دادن عضو و گرفتن پول مصالحه کند.

گرفتن عوض با بیع

آیا فروش عضو قطع شده به عنوان بیع جایز است؟

سؤال: قطع عضوی از اعضای میت مسلمان برای پیوند زدن چه حکمی دارد؟ آیا دیه دارد؟ دیه را مریض و یا قطع کننده عضو باید بپردازند؟

امام خمینی (ره) : در باره این موضوع در مسأله ۲۸۸۲ توضیح المسائل می‌فرماید: اگر حفظ جان مسلمانی موقوف باشد بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمانی، جایز است قطع آن عضو و پیوند آن و بعید نیست دیه داشته باشد و آیا دیه بر قطع کننده است یا بر مریض، محل اشکال است، لکن می‌تواند طبیب بامریض قرار دهد که او دیه را بدهد و اگر حفظ عضوی از مسلمان موقوف باشد بر قطع عضو میت، در این صورت بعید نیست جایز نباشد و اگر قطع کند دیه دارد. لکن اگر میت در حال زندگی اجازه داد ظاهراً دیه ندارد، لکن جواز شرعی آن محل اشکال است و اگر خود او اجازه نداد، اولیای او بعد از مرگش نمی‌توانند اجازه بدهند و دیه از قطع کننده ساقط نمی‌شود و معصیت کار است (Khomeini, 2000, 2003)

آیت الله محمد فاضل لنکرانی: «اگر حفظ جان مسلمانی بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمان متوقف باشد، قطع و پیوند آن عضو جایز است و بنابر احتیاط، دیه آن را طبق مسأله ۱۹۴۶ بدهند تا برای خود میت در امور خیریه مصرف شود، و اگر آن شخص وصیت کرده، باز بنابر احتیاط دیه را بدهند تا برای او مصرف شود.»

آیت الله سیدعلی خامنه‌ای: «قطع عضو از اعضای جسد میت مسلمانی جهت پیوند زدن به بدن انسان دیگر در موارد ضرورت اگر به صورتی نباشد که نسبت به میت مثله و یا هتک و اهانت تلقی شود فی نفسه اشکال ندارد، ولی دیه دارد و دیه بر قطع کننده است. مگر آن که میت در زمان خود بدین کار اجازه داده باشد که در این صورت دیه ندارد.»

مبنای قانونی پیوند اعضا

دارد، هر چند ولایت پیامبر بیشتر است، بنابراین مفهوم عرفی آیه آن است که ولایت انسان‌ها بر خود همان است که عقلاً برای هر کسی معتقدند، یعنی قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم، مردمان بر خود مسلط می‌باشند» (Mohaghegh Damad, 1997).

از آن ادله این آیه است: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله... از مردمان کسی هست که در طلب خوشنودی خداوند از جان می‌گذرد. با توجه به اینکه در خرید و فروش قطعاً رضایت فروشنده و خریدار معتبر است، نسبت دادن فروش نفس به انسان دلالت بر این دارد که زمام نفس آدمی به دست خود اوست، به همین جهت در صدد فروش آن بر آمده است و این همان قاعده عقلایی است.

ب) اخباری در باره قصاص عضو یا عفو از آن یا گرفتن چیزی در برابر آن - چه دیه باشد، بیشتر یا کمتر - بر این دلالت دارند که اختیار هریک از اقسام به مجنی علیه واگذار شده و این همان اعتبار حق نسبت به اعضایش می‌باشد، به گونه‌ای که این حق اقتضا کرده که امر جنایت به او سپرده شود و این ابقای حق سابق است نه تشریع امر جدید (Pourjavaheri, 2004).

ضابطه فقهی پیوند

پس از این که قطع اعضای بدن در بعضی از موارد جایز شد و تبرع یا فروختن آن نیز بی اشکال شد، این پرسش مطرح است که آیا پیوند آن جایز است؟ آن چه به نظر می‌رسد مانع از پیوند باشد دو چیز است: حکم تکلیفی حرمت و حکم وضعی نجاست. اما مانع اول پذیرفته نیست؛ زیرا پس از قطع و تسلط بر آن به تبرع یا به خرید پیوند آن برای درمان بلکه برای امور عقلایی دیگری مانند تزئین، حرام نیست و اگر شک شود اصل برائت از حرمت جریان دارد.

نظرات مراجع تقلید معاصر

به اندازه‌ای نرسیده که بتواند اظهارنظر معقول بنماید درست برابر با رفتن به بیراهه خواهد بود. بنابراین موضع قانونگذار را در احاله تشخیص مرگ مغزی به متخصصین امر با قید احراز مسلم بودن مرگ از نظر آنان باید تأیید نمود (Hashemi, 2002).

وصیت بیمار

قطعاً بحث از وصیت و عمل به وصیت زمانی مطرح است که فرد فوت کرده باشد و تا قبل از آن عمل یشدن وصیت امکا نپذیر نیست. در واقع فوت موصی از شرایط عمل به وصیت است و تا قبل از تحقق فوت چنین امکانی وجود نخواهد داشت.

در خصوص وصیت عهدی چنین است، در واقع وصیت عهدی عبارت از اعطای نمایندگی از طرف موصی برای پس از فوت به وصی می‌باشد تا اعمالی را که خود می‌توانسته انجام دهد به جای آورد. وصایت نمایندگی برای پس از فوت موصی است و به فوت او محقق می‌گردد.

حال در ارتباط با پیوند اعضا از مردگان مغزی بحث از وصیت از دو جهت حایز اهمیت است:

جواز وصیت: بین فقها، از نظر جواز و صحت وصیت به برداشت عضو، اختلاف نظر اساسی وجود دارد، به طوری که برخی آن را به جز در حالت توقف نجات جان مؤمن بر آن، در سایر موارد غیرجایز و باطل دانسته اند و بعضی نیز صحت آن را محل اشکال می‌دانند و عده‌ای نیز رأی بر صحت و جواز آن داد هاند. توضیح این که، آن دسته از فقها که مطلقاً مخالف برداشت عضو از بدن مرده مسلمان هستند، وصیت او را نیز در این خصوص باطل می‌دانند (Fazel Lankarani, 1996).

لیکن دسته دوم، یعنی کسانی که پیوند عضو از مرده را جایز می‌دانند خود به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول وصیت را مطلقاً صحیح و نافذ می‌دانند (Faghihi, 1997).

ماده واحده قانون پیوند اعضای بیماران تازه فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است مقرر می‌دارد: بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا، پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت، جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد استفاده نمایند. از دقت نظر در متن ماده درمی یابیم جواز استفاده از اعضای سالم بیماران دچار مرگ مغزی منوط است به :

۱- مسلم بودن مرگ مغزی به حکایت تأییدیه و نظر کارشناسان خبره.

۲- وصیت بیمار یا موافقت ولی میت.

۳- توقف نجات جان مسلمان بر پیوند عضو.

ضرورت اعلام نظر متخصصین

تبصره ۱ ماده واحده قانون پیوند اعضا بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم است مقرر می‌دارد: «تشخیص مرگ مغزی توسط کارشناسان خبره در بیمارستان‌های مجهز دانشگاه‌های دولتی صورت می‌پذیرد...» لزوم رجوع به کارشناس در تشخیص مرگ مغزی ناشی از صلاحیت اظهارنظر قاطع آنها در این زمینه است.

علاوه بر این می‌توان گفت: اولاً با توجه به اینکه با مرگ مغزی قابلیت تصرف روح در بدن از بین می‌رود و بعد از آن به دلیل از بین رفتن سیستم فرماندهی بدن، قلب از حرکت طبیعی باز می‌ایستد، به لحاظ وجود پیچیدگی‌های امر، تشخیص، به اهل فن، یعنی خبرگان و متخصصین واگذار می‌گردد که این مرحله ناظر بر مقام احراز و اثبات می‌باشد.

ثانیاً تبعیت از حکم عرف یک امر مطلق و اجتناب ناپذیر نمی‌باشد و اگر در یک زمینه‌ای سطح آگاهی عرف مثل زمینه محل بحث ما

قبیل وصیت به شیء معدوم می‌باشد و تملیک را نمی‌توان قائم به امر عدمی نمود (Katouzian, 2003).

در پاسخ به ایرادات مذکور گفته شده است اولاً ایراد عدم مالکیت انسان نسبت به اعضای خود، فاقد مبنای حقوقی مسلم می‌باشد زیرا آنچه برای حصول مالکیت نسبت به شیء لازم است تصرف و حق اختصاص نسبت به آن است که این امر برای انسان مولد اشیای مزبور، نسبت به اشیاء ثابت است و به همین جهت تردیدی در غیرقانونی بودن سلب تصرف انسان در آنها وجود ندارد. باید پذیرفت که علی‌رغم نامأنوس بودن ذهن با مالکیت شخص نسبت به اعضای بدن خویش به علت کم سابقه بودن آن، این مالکیت از بارزترین مصادیق مالکیت حق در مفهوم حقوقی آن می‌باشد که در حقیقت مالکیت ذاتی و طبیعی است (Shahidi, 2003).

موافقت ولی میت

به شرحی که گذشت حق انسان نسبت به جسم خود از حقوق مربوط به شخصیت است و محدود به زمان حیات نبوده، کالبد بی جان انسان نیز مورد احترام واقع شده و برای شخص حقی نسبت به آن منظور گردیده است. کسی که اهلیت داشته باشد می‌تواند نسبت به کفن و دفن خود وصیت کند و نیز هرگونه تعرض نسبت به جسد خود را منع کند همچنین می‌تواند نسبت به برداشت اعضا بعد از فوت وصیت نماید (Safai, 2001).

خرید و فروش عضو از منظر حقوق موضوعه

ماده ۵۶۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: جعاله عبارت است از التزام شخص به ادای اجرت معلوم در مقابل عملی اعم از این که طرف معین باشد یا غیرمعین و ماده ۵۶۳ نیز مقرر می‌دارد در جعاله معلوم بودن اجرت، من جمیع الجهات لازم نیست. در باره میت گفتیم که هیچ یک از اولیای میت حقی بر بدن میت ندارد و مرده او مانند زنده اش احترام دارد، لذا هیچ کس حتی اولیای او حق ندارند برای به دست آوردن مال، به انتقال اعضای وی مبادرت ورزند، چنان که انتقال مجانی نیز برای آنها جایز نیست. اگر میت وصیت کرده

لیکن دسته دوم، آن را در صورتی صحیح و عمل به آن را واجب می‌دانند که نجات جان مؤمن متوقف بر آن باشد (Mohaghegh Khoei, 2001).

در ماده واحده مربوط به قانون پیوند اعضا، بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه از وزارت بهداشت، مجاز شده اند به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت جهت پیوند به «بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد از اعضای بدن متوفی استفاده نمایند» (Motallebi, 2000).

نوع وصیت: در ارتباط با مردگان مغزی این سؤال مطرح است که وصیت ایشان نسبت به اعضا از نوع تملیکی است یا عهدی؟ عده‌ای معتقدند پذیرش این نوع وصیت در قالب وصیت تملیکی با موانعی مواجه می‌باشد:

اولاً- متعلق وصیت در وصیت تملیکی، طبق ماده ۸۲۶ قانون مدنی، باید عین یا منفعتی از مال شخص موصی باشد تا تملیک صورت بگیرد در حالی که جسم انسان دارای جوهره خاصی است که به لحاظ کرامت نفس او، پایین آوردن ارزش و اعتبار آن در حد تشبیه به اشیای مادی و مالی ت دادن به آن معقول نمی‌نماید (Mohaghegh Damad, 1997). همچنان که متعارف هم نمی‌باشد و عرف و عقل چیزی را مال می‌نامند که ارزش داد و ستد و قیمت بازاری داشته باشد و انسان حر، ملک شخصی خود نمی‌باشد بلکه دخل و تصرف در آن حق اختصاصی خداوند متعال می‌باشد نه حق فردی مختص به وی تا بتواند هرگونه که خواست در آن دخل و تصرف بنماید (Azad Qazvini, 1994).

ثانیاً- در باب وصیت، بر فرض پذیرش مال بودن اعضای انسان و بر فرض پذیرش مشروعیت مالکیت و نیز تصرف قانونی در اعضا به نحو وصیت یک ایراد دیگر هم ممکن است از لحاظ قواعد اختصاصی وصیت مطرح بشود و آن این که وصیت به اعضا از

باشد که برخی اعضایش را در برابر دریافت مال اهدا کنند، به وصیت او عمل می‌شود، چنان که اگر وصیت کند مجانی اهدا کنند باید چنین عمل شود (Esmaeili, 1994).

نتیجه‌گیری

به دنبال پیشرفت‌های علم پزشکی و گسترش آن مسئله پیوند اعضا مطرح شد که امروزه با موفقیت این امر به مسئله‌ای عادی تبدیل شده است. پیوند اعضا در سه حالت ممکن است اتفاق بیفتد: ۱- پیوند عضوی از اعضای انسان زنده به انسان دیگر. ۲- پیوند عضوی از انسان مرده به انسان دیگر.

بحثی که دامن گیر فقه و حقوق ما شده است، بحث اهدای عضو و آثار و احکام مترتب بر آن می‌باشد. که دیدگاه‌های مختلفی حول آن شکل گرفته است. برخی از فقها در مورد پیوند عضو از انسان مرده به انسان دیگر به دلیل این که موجب مثله شدن میت می‌شود و پیامبر این کار را منع کرده‌اند و همچنین موجب ارتکاب جرم و جنایت بر میت و تأخیر در دفن میت می‌شود، این نوع پیوند عضو را حرام می‌دانند. این گروه از فقها با استناد به این که پیوند عضو از یک انسان زنده به انسان زنده دیگر موجب اضرار به نفس انسان اهداکننده عضو و اذلال نفس او می‌شود، این کار را مجاز نمی‌دانند. اما برخی دیگر از فقها قائل به مشروعیت پیوند عضو هستند. چه پیوند عضو از یک انسان زنده به انسان زنده دیگر باشد و چه پیوند عضو از یک انسان مرده به انسان زنده دیگر.

در باب خرید و فروش اعضای بدن نیز فقیهان امامیه در پاسخ به این مسئله دو نظریه را اختیار نموده‌اند. عده‌ای از آنان به استناد روایات متضمن مفاد بطلان بیع میت و اجماع بر آن، حکم وضعی خرید و فروش اعضای بدن را بطلان و حکم تکلیفی آن را حرمت دانسته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر به استناد عمومات و اطلاعات آیات و روایات، این خرید و فروش را حلال و صحیح تلقی نموده‌اند. بنابر قول به سلطنت، و مبنای کفایت سلطه بر مبیع و یا

بر مبنای ملکیت انسان بر اعضای خود و با قبول مملوک بودن مبیع در عقد بیع و مالیت داشتن اعضای بدن، فروش اعضا از این حیث مانعی ندارد؛ منتها در فروش اعضا متصل به بدن، مملوکیت اعضای به غیر، لازم می‌آید و از این حیث فروش آن مشکل است؛ اما درباره فروش عضو مقطوع، در مالیت داشتن آن شکی نیست. اگر در مالیت آن تردید، و یا آن را انکار کنیم، چنانچه بیع با غرض شخصی عقلایی صورت گیرد - بر مبنای کفایت آن در بیع - فروش آن مانعی ندارد و ادله مربوط به حرمت بیع میت بر غیر موارد منفعت عقلایی حلال انصراف دارد.

می‌توان گفت نظام حقوقی ایران و فقه امامیه درباره مالیت اعضای بدن دیدگاه میانه‌ای دارد؛ نه به طور مطلق مالیت داشتن اعضای بدن را رد کرده است و نه به طور مطلق آن‌ها را مال دانسته است، بلکه نسبت به دارا بودن شرایط مالیت یکسان نیست. مالیت آن‌ها وابسته به جواز جداسازی اعضا و وضعیت نقل و انتقال آن‌هاست، آن دسته از اعضای که جداسازی و نقل و انتقال آن‌ها با مانع ذاتی یا قانونی مواجه باشد، مالیت قانونی ندارد، اما آن دسته از اعضای که جداسازی و نقل و انتقال آن‌ها دارای مانعی نباشد، بنا به استدلال‌های ارائه شده دارای شرایط مالیت است و حق مالی شمرده می‌شود. بنابراین احکام و آثار مال بر آن‌ها جاری می‌شود. لذا بنای عقلا بر این است که مردم بر تن و اموال خود فی الجمله مسلط هستند و همین مقدار ملکیت شخص بر اجزای قطع شده از بدنش را اثبات می‌کند، در نتیجه می‌تواند آنرا فروخته یا هبه نماید و مادامی که منع شرعی به اثبات نرسد از عدم منع چنین برمی‌آید که شارع بنای عقلا را امضاء کرده است

طبق قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است: «بیمارستان مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌تواند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط

نیز صحت یا بطلان انواع نمایندگی‌های آنان مانند نیابت، ولایت، قیمومیت و وصایت خواهد بود.

همچنین قاچاق اعضای بدن باید جرم‌انگاری شود و سازوکار نظارتی سخت‌تری جهت این موضوع با توجه به شیوع قاچاق اعضای بدن در بیمارستان‌ها در نظر گرفته شود. به نظر می‌رسد مرجع تشخیص مرگ مغزی، طبق قانون تشکیل سازمان پزشکی قانونی، باید سازمان پزشکی قانونی می‌بود، اما در ماده‌واحد قانون پیوند اعضا، تشخیص مرگ مغزی به کارشناسان خبره واگذار شده است که از سوی وزیر بهداشت تعیین می‌شوند. در خصوص تشخیص مرگ افراد با توجه به آثار حقوقی آن شایسته بود که اختیارات قانونی به مرجعی از قوه قضاییه داده می‌شد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The unprecedented development of medical technologies in recent decades has transformed organ transplantation from an exceptional medical intervention into a routine therapeutic practice, thereby generating profound legal and jurisprudential questions regarding bodily integrity, ownership, consent, and the moral boundaries of commercialization. Within Islamic jurisprudence and the Iranian legal system, these questions acquire exceptional sensitivity due to the elevated status of the human body as the locus of divine trusteeship (Khalīfat Allāh) and the doctrinal commitment to preserving both human dignity and social welfare. Contemporary jurisprudential debates have therefore concentrated on whether the removal, donation, sale, and purchase of human organs are permissible, valid, void, or prohibited, particularly in light of emerging medical realities such as brain death and life-sustaining technologies.

وصیت بیمار یا موافقت ولیّ میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد، استفاده نمایند.

در نهایت باید اذعان داشت که در هر قانونی خلاءهایی وجود دارد و هر قانونی که به دست انسان‌ها وضع شود به طور طبیعی دارای مشکلات و خلاءهایی است. قانون اهدای عضو نیز از این امر مستثنی نیست. لذا علی‌رغم آنکه قانون جمهوری اسلامی در این زمینه، باعث سامان‌دهی در وضعیت مردگان مغزی و مقوله پیوند اعضا شده است، از برخی خطاها و خلأها مبرا نیست. مهم‌ترین ایرادات، لزوم بازبینی مجدد در تعریف مرگ مغزی و عدم تبیین احکام مردگان مغزی، به ویژه در رابطه با فروعات برداشت عضو پیوندی مانند ثبوت دیه، صحت معاملات اعضا و تعیین آثار حقوقی مترتب بر مردگان مغزی مانند حجر یا عدم حجر آنان و

Classical jurisprudence did not confront these precise circumstances, yet its normative principles—such as the sanctity of life, the prohibition of bodily harm, the authority of personal consent, and the recognition of rational and lawful benefits—offer a conceptual framework for modern analysis. The article systematically examines these foundations through a descriptive–analytical methodology, engaging both classical jurisprudential sources and positive Iranian law. It situates the controversy between two dominant schools of thought among Imami jurists: one asserting the invalidity and prohibition of organ transactions based on analogies with the sale of a corpse and concerns over mutilation, and another affirming permissibility grounded in the generality of contractual principles and the rational legitimacy of life-saving benefits. The discussion further integrates statutory developments, including Iran's Organ Transplantation Act of 2000, which

conditionally permits post-mortem organ procurement with prior consent or guardian approval, thereby reflecting an evolving synthesis between jurisprudence and public policy (Habibi, 2001; Nazari Tavakkoli, 2002; Tusi, 1967; Zarvandi Rahmani).

A central jurisprudential problem addressed in the article concerns the legal classification of brain death and its consequences for bodily rights. The analysis distinguishes three medical–jurisprudential states: (a) brain failure with natural cardiac function, (b) brain failure with artificial cardiac support, and (c) total neurological failure with mechanical circulation. The article demonstrates that in the first two cases, the individual remains legally alive in Islamic jurisprudence, rendering organ removal impermissible except in cases of overriding necessity, whereas in the third case the juridical status becomes uncertain, potentially suspending the application of rules governing living persons. The jurisprudential prohibition of mutilating the corpse and the obligation of immediate burial are then examined as potential barriers to post-mortem organ retrieval. However, the article critically argues that traditional burial obligations were articulated in historical contexts lacking any life-saving utility of organs and therefore should not be mechanically extended to modern transplant contexts where overwhelming rational and legitimate benefits exist (Habibi, 2001; Nazari Tavakkoli, 2002). Through principles of necessity (*ḍarūra*), public interest (*maṣlaḥa*), and conflict of duties (*tazāḥum*), the study contends that organ procurement becomes permissible when it constitutes the sole means of preserving another's life. It further analyzes the role of testamentary consent, guardian authorization, and the potential intervention of the jurist-guardian (*walī al-faqīh*) when no guardian is available or when public interest demands immediate action (Hashemi, 2002; Khomeini, 2000, 2003).

The article advances a nuanced theory of bodily authority, rejecting the claim that organ removal is intrinsically prohibited due to bodily inviolability. It affirms that individuals possess a form of rational authority over their bodies analogous to property rights, rooted in the jurisprudential maxim of self-dominion (*al-nās musallaṭūn ‘alā anfusihim*). Scriptural foundations are identified in the Qur’anic recognition of voluntary self-sacrifice and in numerous legal traditions granting the injured party control over retaliation, compensation, or forgiveness, thereby evidencing a legally cognizable right over one’s bodily integrity (Mohaghegh Damad, 1997; Pourjavaheri, 2004). Building on this foundation, the article differentiates between receiving compensation without characterizing the transaction as a sale—such as compensation for relinquishing priority rights or for procedural services—and receiving compensation through formal contracts of sale or settlement. While classical jurists disagreed on whether organs possess full “property” status, the article argues that organs undeniably carry significant economic value and lawful benefit, satisfying the essential elements of exchange, especially when detached from the body (Hashemi, 2002). Accordingly, the transaction’s validity may be grounded either in property transfer or in rational personal interest, both recognized by jurisprudential norms.

Turning to Iranian positive law, the article closely examines the Organ Transplantation Act and its implementing regulations, which authorize organ procurement from deceased or brain-dead patients upon verified medical diagnosis and either testamentary consent or guardian approval. This legislative framework reflects an implicit acceptance of the jurisprudential principles of necessity, consent, and rational benefit (Motallebi, 2000). The article further explores the classification of organ-donation wills,

rejecting the applicability of classical proprietary bequest models due to the unique ontological status of the human body and embracing instead the theory of personal right-based testamentary authority. Jurists diverge sharply: some invalidate all such bequests except in cases of absolute necessity; others affirm unconditional validity; while a third group conditions validity on life-saving necessity (Faghihi, 1997; Fazel Lankarani, 1996; Mohaghegh Khoei, 2001). The article resolves this conflict by grounding testamentary authority in the individual's inherent bodily rights and by reinterpreting the concept of ownership to encompass personal dominion over detached organs (Safai, 2001; Shahidi, 2003). It further emphasizes the necessity of expert medical certification of brain death as a juridical condition for lawful procurement (Hashemi, 2002).

A comprehensive evaluation of organ commercialization follows, where the article rejects absolute prohibitions on sale grounded in analogies to the sale of corpses or religious texts concerning impurity. It contends that such evidences are contextually restricted and do not apply where the organ serves a lawful and rational purpose. The study formulates an intermediate theory: human organs are not inherently property in all circumstances, but they acquire full financial value when their separation and transfer are legally permissible. Detached organs, therefore, may become legitimate subjects of sale, gift, or compensation contracts, whereas organs still integrated into the living body present more complex issues of proprietary transfer (Hashemi, 2002). Iranian civil law mechanisms such as reward contracts (ja'āla) further support the permissibility of compensatory arrangements for organ donation, provided personal consent and public order are respected (Esmaeili, 1994). This model balances personal autonomy, human dignity, and social necessity while

avoiding the ethical dangers of organ trafficking through regulatory oversight.

The study ultimately demonstrates that Islamic jurisprudence and Iranian law are capable of accommodating modern transplant realities through principled reinterpretation grounded in necessity, rational benefit, personal authority, and public interest. It establishes a coherent doctrinal foundation for the permissibility and validity of organ donation, conditional commercialization, and testamentary authorization while identifying legislative gaps concerning brain-death definition, legal consequences of neurological death, financial liabilities, and regulatory enforcement. The proposed framework advances both ethical governance and medical progress by harmonizing classical legal theory with contemporary human needs.

References

- Azad Qazvini, A. (1994). *Al-Masa'il al-Mustahdathah*. Author's Publication.
- Esmaeili, A. (1994). Transplantation and the Sale of Body Parts. *Fiqh Journal*(1).
- Faghihi, A. (1997). *Collection of Modern Medical Articles* (Vol. 1).
- Fazel Lankarani, M. (1996). *Inquiries on Brain Death and Organ Transplantation*. Amir Press.
- Habibi, H. (2001). *Brain Death and Organ Transplantation from the Perspective of Jurisprudence and Law*. Bustan-e-Ketab Publications.
- Hashemi, M. S. (2002). *Legal Consequences of Organ Donation* University of Qom].
- Hashemi Shahrudi, S. M. (1998). Organ Transplantation after Retribution. *Ahl al-Bayt Fiqh Quarterly*, 4.
- Katouzian, N. (2003). *Nominate Contracts*. Mizan.
- Khomeini, S. R. (2000). *Tahrir al-Wasilah*. The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2003). *Kitab al-Bay' (The Book of Sale)*. The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Mohaghegh Damad, S. M. (1997). *Rules of Jurisprudence: Civil Section*. SAMT.
- Mohaghegh Khoei, A. (2001). *Minhaj al-Salihin* (Vol. 1).
- Motalebi, A. (2000). *Organ Transplantation from a Legal Perspective: A Comparative Study* [University of Tehran].
- Nazari Tavakkoli, S. (2002). *Organ Transplantation*. Astan Quds Razavi Institute.

- Pourjavaheri, A. (2004). *Organ Transplantation in the Mirror of Jurisprudence along with an Investigation of Brain Death*. Imam Sadiq University Press.
- Safai, S. H. (2001). *Persons and Incapacitated* (2nd ed.). SAMT.
- Shahidi, M. (2003). *Formation of Contracts and Obligations* (3rd ed.). Majd.
- Tusi, A. M. (1967). *Al-Mabsut* (4th ed.). Al-Maktabah al-Murtadawiyah.
- Zarvandi Rahmani, M. Sharia Regulations for the Removal and Transplantation of Organs. Second Seminar on Investigating Sharia Regulations in Medicine,